

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

موضوع حدیث: ریا و مراتب آن



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الثانى‏**

بالسّند المتّصل إلى محمّد بن يعقوب، عن علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي المغرا، عن يزيد بن خليفة، قال: قال أبو عبد اللّه، عليه السّلام: كلّ رياء شرك. إنّه من عمل للنّاس كان ثوابه على النّاس، و من عمل للّه كان ثوابه على اللّه.»

ترجمه «به سند مذكور، يزيد بن خليفه از حضرت صادق، عليه السّلام، نقل مى‏كند كه فرمود: هر ريايى شرك است. همانا كسى كه كار كند براى مردم، مى‏باشد ثواب او بر مردم، و كسى كه عمل كند براى خدا، مى‏باشد ثواب او بر خدا.»

**در معنى ريا و درجات آن**

شرح بدان كه «ريا» عبارت از نشان دادن و وانمود كردن چيزى از اعمال حسنه يا خصال پسنديده يا عقايد حقه است به مردم، براى منزلت پيدا كردن در قلوب آنها و اشتهار پيدا كردن پيش آنها به خوبى و صحت و امانت و ديانت بدون قصد صحيح الهى. و آن تحقق پيدا مى‏كند در چند مقام:

مقام اوّل و آن داراى دو درجه است: اوّل آنكه اظهار عقايد حقه و معارف الهيه كند براى اينكه اشتهار به ديانت پيدا كند و منزلت در قلوب پيدا نمايد. مثل اينكه بگويد:من كسى را جز خدا مؤثر در وجود نمى‏دانم. يا اينكه: من به غير خدا توكل به كسى ندارم. يا بالكناية و اشاره خود را معرفى كند به عقايد حقه. و اين طور دوم رايجتر است. مثلا صحبت توكل يا رضاى به قضاى الهى پيش آمد مى‏كند، شخص مرائى‏ با يك آه يا يك سر تكان دادن خود را در سلك آن جمعيت محسوب مى‏دارد.

درجه دوم آنكه عقايد باطله را از خود دور كند و نفس خود را از آن تزكيه كند به قصد جاه و منزلت در قلوب، چه به صراحت لهجه باشد يا به اشاره و كنايه.

مقام دوم و در آن نيز دو مرتبه است: يكى آنكه اظهار خصال حميده و ملكات فاضله نمايد.

و يكى تبرى از مقابلات آنها نمايد و تزكيه نفس كند بدان غرض كه معلوم شد.

مقام سوم كه رياى معروف پيش فقها، رضوان اللّه عليهم، است، داراى همين دو درجه است: يكى آنكه اتيان به عمل و عبادت شرعى كند يا اتيان به راجحات عقلى نمايد به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب، چه آنكه ذات عمل را به قصد ريا كند، يا كيفيت، يا شرط، يا جزء آن را، به طورى كه در كتب فقهيه متعرض‏اند ديگر آن كه ترك عملى كند به همان مقصود. و ما در اين اوراق شرح بعضى از مفاسد هر يك از اين سه مقام را بيان مى‏كنيم. آنچه به نظر مى‏رسد از براى علاج آن اشاره مى‏نماييم به طريق اختصار.

**مقام اوّل در آن چند فصل است‏:**

فصل‏

بدان كه ريا در اصول عقايد و معارف الهيه از جميع اقسام رياها سخت‏تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام رياها بيشتر و بالاتر است. صاحب اين ريا اگر در واقع معتقد به آن امرى كه ارائه مى‏دهد نباشد، از جمله منافقين است كه مخلد در نار و هلاك ابدى از براى اوست، و عذابش اشد عذابهاست. و اگر معتقد باشد ولى براى اينكه در قلوب مردم رتبه و منزلت پيدا كند اظهار مى‏كند، اين شخص گرچه منافق نيست ولى اين ريا باعث مى‏شود كه نور ايمان از قلب او برود، و ظلمت كفر به جاى آن در قلب وارد شود، زيرا كه اين شخص گرچه در اوّل امر مشرك است به شرك خفى، زيرا كه معارف الهيه و عقايد حقه را كه خالص بايد باشد از براى خدا و صاحب آن ذات مقدس حضرت حق است به مردم تحويل داده و غير را در آن شركت‏ داده و شيطان را در آن متصرف نموده و اين عمل قلبى از براى خدا نبوده- ما در يكى از فصول بيان مى‏كنيم كه ايمان از اعمال قلبيه است نه مجرد علم، كما اينكه در اين حديث شريف مى‏فرمايد: «هر ريايى شرك است.»- و ليكن اين فجيعه موبقه و اين سريره مظلمه و اين ملكه خبيثه بالاخره كار انسان را منجر مى‏كند به اينكه خانه قلب مختص به غير خدا شود، و كم‏كم ظلمت اين رذيله اسباب مى‏شود كه انسان بى‏ايمان از دنيا برود، و اين ايمان خيالى كه دارد صورت بى‏معنى و جسد بى روح و پوست بيمغزى است و مورد قبول خداى تعالى نشود. كما اينكه اشاره به اين فرموده در حديثى كه در كافى شريف از على بن سالم نقل مى‏كند. قال: سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول: قال اللّه عزّ و جلّ: أنا خير شريك، من أشرك معى غيرى في عمل عمله، لم أقبله إلاّ ما كان لي خالصا. يعنى راوى گفت: «شنيدم حضرت صادق، عليه السلام، مى‏فرمود: خداى تعالى گفت: «من بهترين شريك هستم. كسى كه با من شريك قرار دهد غير مرا در كارى كه كرده است، قبول نكنم او را مگر آنكه براى من خالص باشد.»

و معلوم است اعمال قلبيّه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالى واقع نشود، و او را نپذيرد و به شريك ديگر واگذار فرمايد كه آن شخصى است كه براى نشان دادن به او عمل مى‏شود، پس اعمال قلبيه مختص به آن شخص مى‏شود، و از حد شرك بيرون رفته به كفر محض وارد مى‏شود. بلكه مى‏توان گفت اين شخص نيز از جمله منافقين است: همان طور كه شركش خفى است، نفاقش نيز خفى است.

بيچاره گمان كرده مؤمن است ولى مشرك است در اول امر، و در نتيجه منافق است، و عذاب منافقين را بايد بچشد. و واى به حال كسى كه كارش به نفاق منجر شود.

**فصل در بيان آنكه علم غير از ايمان است‏**

بدان كه «ايمان» غير از علم به خدا و وحدت، و ساير صفات كماليه ثبوتيه و جلاليه و سلبيه، و علم به ملائكه و رسل و كتب و يوم قيامت است. چه بسا كسى داراى اين علم باشد و مؤمن نباشد: شيطان عالم به تمام اين مراتب به قدر من و شما هست و كافر است. بلكه ايمان يك عمل قلبى است كه تا آن نباشد ايمان نيست.

بايد كسى كه از روى برهان عقلى يا ضرورت اديان چيزى را علم پيدا كرد، به قلب‏ خود نيز تسليم آنها شود، و عمل قلبى را، كه يك نحو تسليم و خضوعى است و يك طور تقبل و زير بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد. و كمال ايمان «اطمينان» است. نور ايمان كه قوى شد، دنبالش اطمينان در قلب حاصل مى‏شود. و تمام اين‏ها غير از علم است. ممكن است عقل شما به برهان چيزى را ادراك كند، ولى قلب تسليم نشده باشد و علم بيفايده گردد. مثلا شما به عقل خود ادراك كرديد كه مرده نمى‏تواند به كسى ضرر بزند و تمام مرده‏هاى عالم به قدر مگس حس و حركت ندارند و تمام قواى جسمانى و نفسانى از او مفارقت كرده، ولى چون اين مطلب را قلب قبول نكرده و تسليم عقل نشده شما نمى‏توانيد با مرده شب تاريك به سر بريد.

ولى اگر قلب تسليم عقل شد و اين حكم را از او قبول كرد، هيچ اين كار براى شما اشكالى ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسليم شده ديگر باكى از مرده نمى‏كند.

پس، معلوم شد كه تسليم، كه حظ قلب است، غير از علم است، كه حظ عقل است. ممكن است انسان به برهان عقلى اثبات صانع تعالى و توحيد او و يوم معاد و ديگر از عقايد حقه نمايد، ولى اين عقايد را ايمان نگويند و او را مؤمن حساب نكنند، و در جمله كفار يا منافقين يا مشركين باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصيرت ملكوتى نداريد، اين چشم ملكى ادراك نمى‏كند، وقتى كشف سريره شد و سلطنت حقه الهيه بروز كرد و طبيعت خراب شد و حقيقت به پا گرديد، ملتفت مى‏شويد مؤمن به خدا نبوديد، و اين حكم عقل به ايمان مربوط نبود. تا لا إله إلاّ اللّه با قلم عقل بر لوح صافى قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نيست. و وقتى اين كلمه طيبه الهيه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حقّ تعالى مى‏شود، و ديگر انسان كس ديگر را مؤثر در مملكت حق نمى‏داند و از كسى ديگر متوقع جاه و جلال نيست و منزلت و شهرت را پيش ديگران طالب نمى‏شود، پس قلب ريا كار و سالوس نمى‏شود. پس، اگر در قلب ريا ديديد، بدانيد قلب شما تسليم عقل نشده و ايمان در دل شما نور افكن نگرديده، و ديگرى را اله و مؤثر عالم مى‏دانيد نه حقّ تعالى را، و شما در زمره منافقين يا مشركين يا كفاريد.

**فصل در وخامت امر ريا**

هان، اى شخص مرائى كه عقايد حقه و معارف الهيه را به دست دشمن خداى‏ تعالى، كه شيطان است، سپردى و مختصات حق تعالى را به ديگران دادى، و آن انوارى كه روشنى بخش روح و قلب و سرمايه نجات و سعادت ابدى و سرچشمه لقاء الهى و بذر جوار محبوب است مبدل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاك ابدى و سرمايه بعد از ساحت قدس محبوب و دورى از لقاء حضرت حق تعالى كردى، مهيا باش از براى ظلمتهايى كه نور در دنبال ندارند و تنگنايى كه گشايشى ندارد و امراضى كه شفا پذير نيست: مردنى كه حيات ندارد. آتشى كه از باطن قلب ظهور كند و ملكوت نفس و ملك بدن را بسوزاند- چنان سوزاندنى كه خطور در قلب من و تو نكرده، چنانچه خداى تعالى خبر مى‏دهد در كتاب منزل خود در آيه شريفه نار اللّه الموقدَةُ الَّتى تَطَّلِعُ عَلَى الأفْئدة. [1] از وصف آتشى كه (آتش خدا) استيلاى بر قلوب پيدا مى‏كند و قلوب را مى‏سوزاند. هيچ آتشى قلب سوزان نيست جز آتش الهى.

اگر فطرت توحيد از دست رفت، كه فطرة اللّه است، و به جاى آن شرك و كفر جايگزين شد، ديگر شفاعت شافعين نصيب انسان نشود، و انسان مخلد در عذاب است- آن هم چه عذابى؟ عذابى كه از قهر الهى و غيرت ربوبى بروز كند.

پس اى عزيز، براى يك خيال باطل، يك محبوبيت جزئى بندگان ضعيف، يك توجه قلبى مردم بيچاره، خود را مورد سخط و غضب الهى قرار مده، و مفروش آن محبتهاى الهى، آن كرامتهاى غير متناهى، آن الطاف و مراحم ربوبيت را به يك محبوبيت پيش خلق كه مورد هيچ اثرى نيست و از او هيچ ثمرى نبرى جز ندامت و حسرت. وقتى دستت از اين عالم كوتاه شد، كه عالم كسب است، و عملت منقطع گرديد، ديگر پشيمانى نتيجه ندارد و رجوع بيفايده است.

**فصل يك تنبه علمى براى قلع ماده ريا**

ما در اين جا تذكر مى‏دهيم به چيزى كه اميد است براى اين مرض قلبى مؤثر افتد در اين مقام و مقامات ديگر. و آن چيزى است كه مطابق برهان و مكاشفه و عيان و اخبار معصومين و كتاب خداست، و عقل شما هم تصديق دارد. و آن اين است كه خداى تبارك و تعالى به واسطه احاطه قدرتش در جميع موجودات و بسط سلطنتش در تمام كائنات و احاطه قيّوميش به كافّه ممكنات، تمام قلوب بندگان در تحت تصرف او و به يد قدرت و در قبضه سلطنت اوست، و كس ديگر را در قلوب بندگان بدون اذن قيّومى و اجازه تكوينى او تصرفى نيست و نخواهد بود، خود صاحبان قلب نيز بى‏اذن و تصرف حق تعالى تصرف در قلوب خود ندارند- و بدين معنى اشارة و كناية و صراحة در قرآن و اخبار اهل بيت، عليهم السّلام، اخبار شده است. پس خداى تبارك و تعالى صاحب قلب و متصرف در اوست، و شما كه يك بنده ضعيف عاجز هستيد نمى‏توانيد تصرف در قلوب كنيد بى‏تصرف حق، بلكه اراده او قاهر است بر اراده شما و همه موجودات، پس ريا و سالوس شما اگر براى جلب قلوب عباد است و جانب دلها نگاه داشتن و منزلت و قدر در قلوب پيدا كردن و اشتهار به خوبى يافتن است، اين از تصرف شما بكلى خارج و در تحت تصرف حق است. خداوند قلوب و صاحب دلها به هر كس مى‏خواهد قلوب را متوجه مى‏فرمايد. بلكه ممكن است شما نتيجه به عكس بگيريد. ديديم و شنيديم اشخاص سالوس دورو كه قلوب آنها پاك نبود آخر كار رسوا شدند و آنچه مى‏خواستند نتيجه بگيرند به عكس اتفاق افتاد، چنانچه به همين معنى إشاره فرموده در حديث شريف كافى: عن جرّاح المدائنى، عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، فى قول اللّه عزّ و جلّ: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبَّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً و لا يُشْرِكْ بِعبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» قال عليه السّلام: الرّجل يعمل شيئا من الثّواب لا يطلب به وجه اللّه، إنّما يطلب تزكية النّاس، يشتهي أن يسمع به النّاس، فهذا الّذي أشرك بعبادة ربّه. ثمّ قال: ما من عبد أسرّ خيرا فذهبت الأيّام أبدا حتّى يظهر اللّه له خيرا، و ما من عبد يسرّ شرّا فذهبت الأيّام أبدا حتّى يظهر اللّه له شرّا .

 «يعنى راوى، كه جرّاح مدائنى است، از امام صادق، عليه السلام، نقل مى‏كند در تفسير قول خداى، عزّ و جلّ: «پس كسى كه اميدوار ملاقات پروردگار خويش است بايد به جاى آرد كار نيكو، و شريك نكند در عبادت پروردگارش كسى را» كه فرمود امام صادق، عليه السلام: «آن مردى كه عمل مى‏كند چيزى از ثواب را كه خواهش نمى‏كند به آن كار ملاقات خدا را، فقط ملاحظه مى‏كند پاكيزه شمردن مردم او را، ميل دارد مردم بشنوند آنچه كرده، پس اين كسى است كه شريك قرار داده در عبادت پروردگارش.» پس از آن فرمود: «هيچ بنده نيست كه پنهان كند خوبى را، پس بگذرد روزگار بر او هميشه، تا آنكه آشكار كند خدا از براى او نيكويى را، و هيچ بنده نيست كه پنهان مى‏كند شرى را، پس بگذرد روزگار بر اوهميشه، تا آشكارا كند خدا براى او شرى را.»

پس اى عزيز، نام نيك را از خداوند بخواه. قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش كن با تو باشد. تو كار را براى خدا بكن، خداوند علاوه بر كرامتهاى اخروى و نعمتهاى آن عالم در همين عالم هم به تو كرامتها مى‏كند، تو را محبوب مى‏نمايد، موقعيت تو را در قلوب زياد مى‏كند، تو را در دو دنيا سر بلند مى‏فرمايد. ولى اگر بتوانى با مجاهده و زحمت قلب خود را از اين حب هم بكلى خالص نما، باطن را صفا ده تا عمل از اين جهت خالص شود و قلب متوجه حق گردد، روح بى‏آلايش شود، كدورت نفس برطرف گردد. حب و بغض مردم ضعيف، شهرت و اسم نزد بندگان ناچيز، چه فايده‏اى دارد. فرضا فايده داشته باشد، يك فايده ناچيز جزئى چند روزه است. ممكن است اين حب عاقبت كار انسان را به ريا برساند و خداى نخواسته آدم را مشرك و منافق و كافر كند، اگر در اين عالم رسوا نشود، در آن عالم در محضر عدل ربوبى پيش بندگان صالح خدا و انبياء عظام او و ملائكه مقربين رسوا شود، سرافكنده گردد، بيچاره شود. رسوايى آن روز را نمى‏دانى چه رسوايى است. سرشكسته در آن محضر را خدا مى‏داند چه ظلمتها دنبال دارد. آن روز است كه به فرموده حق تعالى كافر مى‏گويد: «اى كاش خاك بودم. و ديگر فايده ندارد.

اى بيچاره، تو به واسطه يك محبت جزئى، يك شهرت بيفايده پيش بندگان، از آن كرامتها گذشتى، رضاى خدا را از دست دادى، خود را مورد غضب خداى تعالى نمودى. اعمالى را كه بايد به آنها دار كرامت تهيه كنى، زندگانى ابدى و فرحناكى هميشگى فراهم كنى و به واسطه آنها در اعلى عليين بهشت قرار گيرى، مبدل كردى به ظلمات شرك و نفاق، و براى خود حسرت و ندامت و عذابهاى شديد تهيه نمودى، و خود را سجّينى نمودى، چنانچه در حديث شريف كافى مى‏فرمايد حضرت امام صادق، عليه السلام، كه پيغمبر فرمود كه «همانا فرشته بالا مى‏برد كار بنده را با فرحناكى. پس چون كارهاى نيكوى او را بالا برد، خداى عزّ و جلّ مى‏فرمايد: «قرار بدهيد اين اعمال را در سجّين. همانا اين شخص در اين اعمال فقط مرا نخواسته است. » من و تو با اين حال نمى‏توانيم «سجّين» را تصور كنيم، و ديوان عمل فجار را بفهميم، و صورت اين اعمال [را] كه در سجّين است ببينيم. يك وقت حقيقت امر را مى‏بينيم كه ديگر دستمان كوتاه [است‏] و چاره منقطع.

اى عزيز، بيدار شو و غفلت و مستى را از خود دور كن، و در ميزان عقل بسنج اعمال خود را قبل از آنكه در آن عالم ميزان كنند، و حساب خود را بكش قبل از آنكه‏ از تو حساب كشند. و آينه دل را از شرك و نفاق و دورويى پاك كن، و مگذار زنگار شرك و كفر او را طورى بگيرد كه به آتش‏هاى آن عالم پاك نگردد، نگذار نور فطرت مبدل به ظلمت كفر شود، نگذار «فِطْرَة اللَّه الَّتى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها.» ضايع گردد.

اين قدر خيانت مكن بر اين امانت الهى! پاك كن آينه قلب را تا نور جمال حق در او جلوه كند، و تو را از عالم و هر چه در اوست بى‏نياز كند، و آتش محبت الهى در قلب افروخته شده تمام محبتها را بسوزاند كه همه عالم را به يك لحظه آن ندهى، و چنان لذتى ببرى از ياد خدا و ذكر آن كه تمام لذات حيوانى را بازيچه بدانى. اگر اهل اين مقام هم نيستى و اين معانى در نظرت عجيب مى‏آيد، نعمتهاى الهى را در عالم ديگر كه قرآن مجيد و اخبار معصومين از آنها اطلاع داده‏اند، از دست مده، به واسطه جلب قلوب مخلوق براى شهرت چند روزه موهوم، آن همه ثوابها را ضايع مكن، از آن همه كرامات خود را محروم مكن، سعادت ابدى را به شقاوت هميشگى مفروش.

**فصل در دعوت به اخلاص است‏**

بدان كه مالك الملوك حقيقى و ولى نعمت واقعى، كه اين همه كرامات به ما كرده و اين همه تهيه‏ها براى ما ديده از قبل از آمدن ما در اين عالم، از غذاى لطيف داراى موادّ صالحه مناسبه با معده ضعيف ما و مربى و خدمتگزار با حب جبلى ذاتى كه خدمتش بى‏منت باشد و محيط و هواى مناسب و ساير نعم و آلاء ظاهره و باطنه، و اين همه تهيه‏ها ديده در عالم آخرت و برزخ براى ما قبل از رفتن در آنجا، و از ما خواسته است كه اين قلب را براى من يا براى كرامت من خالص كن تا براى خودت نتيجه دهد، خودت فايده ببرى، باز ما گوش ندهيم و نافرمانى كنيم و بر خلاف رضاى او قدم زنيم، چه ظلم بزرگى كرديم و با چه مالك الملوكى ستيزه نموديم كه نتيجه‏اش ظلم به خود ماست و به سلطنت او لطمه‏اى وارد نمى‏شود. از تحت سلطنت و سلطه او خارج نمى‏شويم، مشرك باشيم يا موحد فرقى براى او نكند، عارف باللّه يا متقى زكىّ النفس باشيم براى خود هستيم، كافر و مشرك باشيم به خود ضرر زديم: فَإنَّ اللَّه غَنِىٌّ عَنِ الْعالَمينَ. «همانا خداى بى‏نياز است از همه مخلوقات.» احتياجى به عبادت ما، به اخلاص ما، به بندگى ما، ندارد، نافرمانى و شرك و دورويى ما به مملكت او لطمه‏اى وارد نمى‏كند. ليكن چون «ارحم الراحمين» است، رحمت واسعه و حكمت بالغه‏اش اقتضا مى‏كند كه طرق هدايت و راه خير و شر و زشت و زيبا را به ما بنماياند، و پرتگاههاى راه انسانيت و لغزشگاههاى طريق سعادت را به ما ارائه دهد. خداى تعالى در اين هدايت و راهنمايى، بلكه در اين عبادتها و اخلاصها و بندگيها، بر ما منّتهاى عظيم جسيم دارد كه تا چشم بصيرت و ديده برزخى واقع بين باز نشود نمى‏توانيم بفهميم. و مادامى كه در اين عالم تنگ و تاريك و ظلمتكده طبيعت هستيم و دچار سلسله‏هاى زمان و حبس تاريك امتداد مكانيم، ادراك منّتهاى بزرگ خدا را نمى‏كنيم، و نعمتهاى خداوند را در همين اخلاص و عبادت و در آن راهنمايى و هدايت تصور نمى‏نماييم.

مبادا گمان كنى كه ما منت داريم بر انبياء معظم يا اولياء مكرم خدا، يا بر علماء امت، كه راهنماى سعادت و خلاصى ما هستند و ما را از جهل و ظلمت و بدبختى نجات دادند و به عالم نور و سرور و بهجت و عظمت دعوت كردند، و آن همه تحمل مشقتها و زحمتها نمودند و مى‏كنند براى تربيت ما و براى نجات ما از آن ظلمتهايى كه لازمه اعتقادات باطله و جهلهاى مركب است، و از آن فشارها و عذابهايى كه صورت ملكات و اخلاق رذيله است، و از آن صورتهاى موحشه مدهشه كه ملكوت اعمال و افعال قبيحه ماست، و براى رسيدن ما به آن نورها و بهجتها و سرورها و راحتى و خوشيها و حور و قصور كه نمى‏توانيم تصور آنها را بكنيم.

و اين عالم ملك به همه عظمت كه دارد تنگتر از آن است كه يكى از حلّه‏هاى بهشتى را در او بياورند، و اين چشمهاى ما طاقت ديدن يك تار موى حور العين را ندارد، كه تمام اين‏ها صورت ملكوتى آن عقايد و اخلاق و اعمالى است كه انبياء عظام، خصوصا صاحب كشف كلى و دستور جامع، خاتم پيغمبران، صلّى اللّه عليه و آله و عليهم، آنها را به وحى الهى درك فرموده و ديده و شنيده و ما را بدانها دعوت فرموده‏اند. و ما بيچاره‏ها مثل اطفالى كه از حكم عقلا سرپيچند، بلكه عقلا را تخطئه مى‏كنند، هميشه با آنها در مقام ستيزه و جنگ و جدال برآمديم، و آن نفوس زكيه مطمئنه و ارواح طيبه طاهره به واسطه شفقت و رحمتى كه بر بندگان خدا داشتند هيچ گاه از دعوت خويش به واسطه نادانى ما كوتاهى نفرمودند و با زور و زر ما را به سوى بهشت و سعادت كشيدند، بدون اينكه اجر و مزدى از ما بخواهند. آن وقت هم كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، منحصر مى‏كنند اجر خود را به «مودّت ذوى القربى»، صورت اين مودت و محبت در عالم ديگر براى ما شايد از همه صور نورانيتر باشد. آن هم براى خود ماست و رسيدن ما به سعادت و رحمت. پس مزد رسالت عايد خود ما شد و ما از آن بهره‏مند گرديديم، ما بيچاره‏ها چه منتى بر آنها داريم، اخلاص و ارادت ما براى آنها چه نفعى دارد، شما و ما بر علماء امت چه منتى داريم؟ از آن شخص مسئله گو گرفته تا آن نبى مكرّم، تا ذات مقدّس حقّ، جلّ جلاله، هر كس به مرتبه و مقام خود كه راه هدايت را به ما نشان مى‏دهند، بر ما منّتها دارند كه جزاى آنها را در اين عالم نمى‏توانيم بدهيم، اين عالم لايق جزاى آنها نيست: فللّه و لرسوله و لأوليائه المنّة.

چنانچه خداى تعالى مى‏فرمايد: قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَىَّ إسْلامَكُمْ بَلِ اللَّه يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَديكُمْ لِلإيمانِ إنْ كُنْتُمْ صادِقينَ إنَّ اللَّه يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمواتِ وَ الأرْضِ وَ اللَّه بَصيرٌ بِما تَعْمَلونَ. يعنى «بگو به آنها كه به تو منت گذاشتند به اسلام خود، و گفتند ما اسلام آورديم بى‏جنگ: «منت نگذاريد بر من به اسلام خود، بلكه خدا منّت مى‏گذارد بر شما به هدايت كردن شما را به ايمان كه مدعى آن هستيد، اگر شما راستگو هستيد در اين ادعا، همانا خدا مى‏داند پنهانيهاى آسمان‏ها و زمين را، و خدا بيناست به آنچه مى‏كنيد.»

پس، اگر ما صادق باشيم در دعوى ايمان، خداوند در همين ايمان هم بر ما منت دارد. خداوند بصير به عالم غيب است و مى‏داند صور اعمال ما و صورت ايمان و اسلام ما در عالم غيب چيست. ما بيچاره‏ها چون اطلاع از حقيقت نداريم، از مسئله گو كسب علم مى‏كنيم و به او منت مى‏گذاريم، تقليد عالم مى‏كنيم، منت مى‏گذاريم، نماز جماعت به عالم مى‏خوانيم، به او منت مى‏گذاريم، با اينكه آنها بر ما منت دارند و خود ما خبر نداريم. بلكه اين منّتها اعمال ما را واژگون مى‏نمايد و در سجين كشيده آنها را به باد فنا مى‏دهد.

**مقام دوم و در آن دو فصل است‏**

**فصل اوّل‏**

بدان كه ريا در اين مقام گرچه به شدت مقام اوّل نيست، ولى بعد از تنبّه به يك‏ مطلب ممكن است كار مرائى در اين مقام نيز منجر شود به جائى كه در نتيجه با مرائى در آن مقام يكى گردد. ما در شرح حديث سابق بيان كرديم كه از براى انسان در عالم ملكوت صورتهايى ممكن است باشد غير از صورت انسانى، و آن صورتها تابع ملكوت نفس و ملكات آن است. اگر شما داراى ملكات فاضله انسانيه باشيد، در وقتى آن ملكات صورت شما را انسانى مى‏كند كه با آن ملكات بدون اينكه از طريق اعتدال خارج شده باشند محشور گرديد. بلكه ملكات در صورتى فاضله است كه نفس امّاره در آن تصرف نكند و در تشكيل آن قدم نفس دخيل نباشد. بلكه شيخ استاد ما، دام ظلّه، مى‏فرمودند ميزان در رياضت باطل و رياضت شرعى صحيح قدم نفس و قدم حق است. اگر سالك به قدم نفس حركت كرد و رياضت او براى پيدايش قواى نفس و قدرت و سلطنت آن باشد، رياضت باطل و سلوك آن منجر به سوء عاقبت مى‏باشد. و دعوى‏هاى باطله نوعا از همين اشخاص بروز مى‏كند. و اگر سالك به قدم حق سلوك كرد و خداجو شد، رياضت او حق و شرعى است، و حقّ تعالى از او دستگيرى مى‏كند به نص آيه شريفه كه مى‏فرمايد: وَ الّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْديَنَّهُمْ سُبُلَنا. «كسى كه مجاهده كند در راه ما، هر آينه هدايت مى‏كنيم او را [به‏] راههاى خود.» پس كارش به سعادت منجر شده خودى از او افتد و خودنمايى از او دور گردد. و معلوم است كسى كه اخلاق حسنه خود و ملكات فاضله نفس را به چشم مردم بكشد و ارائه به مردم بدهد، قدمش قدم نفس است، و خودبين و خود خواه و خود پرست است، و با خودبينى، خدا خواهى و خدا بينى خيالى است خام و امرى است باطل و محال. مادامى كه مملكت وجود شما از حب نفس و حب جاه و جلال و شهرت و رياست به بندگان خدا پر است، نمى‏توان ملكات شما را ملكات فاضله دانست و اخلاق شما را اخلاق الهى شمرد. كار كن در مملكت شما شيطان است، و ملكوت و باطن شما صورت انسان نيست. و پس از گشودن چشم برزخ ملكوتى خود را به صورت غير انسان، مثل يكى از شياطين مثلا، مى‏بينيد. و حصول معارف الهيه و توحيد صحيح از براى همچو قلبى كه منزلگاه شيطان است محال است. و تا ملكوت شما ملكوت انسانى نباشد و قلب شما از اين اعوجاجها و خودخواهيها پاك نباشد، منزل حق تعالى نباشد در حديث قدسى است كه مى‏فرمايد: لا يسعنى أرضي و لا سمائي، بل يسعني قلب عبدى المؤمن. هيچ موجودى آينه جمال محبوب نيست، مگر قلب مؤمن. متصرّف در قلب مؤمن. حق است نه نفس. كار كن در وجود او محبوب است: قلب مؤمن. خودسر نيست، هرزه‏ گرد نيست: قلب المؤمن بين إصبعى الرّحمن، يقلّبه كيف يشاء. دست حق در مملكت قلب او متصرف است، تقليب و تقلب قلب او با خود حقّ تعالى است. اى بيچاره، تو كه عابد نفسى و متصرف در قلب تو شيطان و جهل است و دست تصرف حق را از قلب خود منقطع كردى، چه ايمانى دارى كه مورد تجلى حق و سلطنت مطلق گردى؟ پس، بدان تا بدين حال هستى و اين رذيله «خودنمايى» در تو است، تو كافر باللّه هستى و در سلك منافقين محسوب مى‏شوى، گرچه به خيال خود مسلمى و مؤمن به خدايى.

**فصل دوم‏**

پس اى عزيز، بيدار شو و پنبه غفلت را از گوش برون كن و خواب غفلت را بر چشم خود حرام نما، و بدان كه تو را از خداى تعالى براى خود آفريده، چنانچه در حديث قدسى مى‏فرمايد: «يابن آدم خلقت الأشياء لأجلك، و خلقتك لأجلى.»يعنى «اى پسر آدم، همه چيز را براى تو آفريدم و تو را براى خود آفريدم.» و قلب تو را منزلگاه خود قرار داده. تو و قلب تو يكى از نواميس الهيه هستيد، حق تعالى غيور است نسبت به ناموس خود، اين قدر پرده درى مكن به ناموس حقّ تعالى، دست درازى را روا مدار. بترس از غيرت حق تعالى كه تو را در اين عالم همچنان رسوا كند كه هر چه خواهى اصلاح كنى نتوانى. تو در ملكوت خود در حضور حضرات ملائكه و انبياء عظام پرده ناموس الهى را پاره مى‏كنى، و اخلاق فاضله را، كه به واسطه آنها اوليا تشبه به حق پيدا مى‏كنند، تسليم غير حق مى‏كنى و قلب خود را به دشمن حق مى‏دهى و شرك مى‏ورزى در باطن ملكوت خود، بترس از آنكه حق تعالى علاوه بر آنكه ناموس ملكوت تو را پاره كند و تو را پيش انبياء عظام و ملائكه مقربين مفتضح و رسوا كند، در همين عالم تو را مفتضح كند و مبتلا كند به فضيحتى كه جبران پذير نباشد و پاره شدن عصمتى كه وصله بردار نباشد. حق تعالى «ستّار» است، ولى «غيور» هم هست، «ارحم الراحمين» است، ولى «اشدّ المعاقبين» هم هست. ستر مى‏فرمايد تا وقتى از حد نگذرد. ممكن است خداى نخواسته اين كار بزرگ و اين رسوايى ناهنجار غيرت را بر ستر غلبه دهد، چنانچه در حديث شريف شنيدى.

پس، قدرى به خود آى و رجوع به خدا كن و بازگشت به سوى او نما، كه خداى تعالى رحيم است و پى بهانه مى‏گردد براى رحمت. اگر رجوع كردى، به غفران خود ستر مى‏فرمايد عيوب گذشته را و نمى‏گذارد كسى بر آن مطلع شود، و تو را صاحب فضيلت مى‏كند و اخلاق كريمه را در تو جلوه مى‏دهد، و تو را مرآت‏ صفات خود مى‏فرمايد و اراده تو را در آن عالم كار كن مى‏فرمايد چنانچه اراده خود [او] در همه عوالم نافذ است، چنانچه [در] حديثى منقول است كه وقتى كه اهل بهشت قرار گرفتند، نامه‏اى از جانب حق تعالى براى آنها مى‏آيد كه مضمونش اين است: «از جانب زنده پاينده‏اى كه نمى‏ميرد به سوى زنده پاينده‏اى كه نمى‏ميرد.

من هر چه را مى‏خواهم موجود شود به او مى‏گويم باش، پس موجود مى‏شود، تو را هم امروز قرار دادم كه هر چه را مى‏خواهى بشود امر كن، مى‏شود» تو خود خواهى اين قدر نداشته باش، تو اراده خود را تسليم حق كن، ذات مقدس هم تو را مظهر اراده خود مى‏فرمايد، تو را متصرف در امور خود قرار مى‏دهد، مملكت ايجاد را در آخرت در تحت قدرت تو قرار مى‏دهد. و اين غير تفويض محال باطل است، چنانچه در محل خود معلوم است.

هان اى عزيز، تو خود دانى، مى‏خواهى اين را بپذير يا آن را، كه خداى تعالى بى‏نياز است از ما و همه مخلوقات و اخلاص ما و همه موجودات عالم.

**مقام سوم [ريا] در آن چند فصل است‏**

**فصل‏**

بدان كه «ريا» در اين مقام از مقامات ديگر بيشتر و شايعتر است، زيرا كه ما مردم نوعا اهل آن دو مقام نيستيم، از همين جهت، شيطان از آن طريق وارد بر ما نمى‏شود. ولى چون عمده مردم متعبّد اهل مناسك و عبادات صورى هستند، شيطان در اين مقام بيشتر تصرف مى‏كند و مكايد نفس در اين مرحله بيشتر است. و به عبارت ديگر، چون نوع مردم داراى بهشت جسمانى اعمالى هستند، و از طريق اعمال حسنه و ترك اعمال سيّئه داراى مقامات اخروى مى‏شوند، شيطان از همين راه وارد شده ريشه ريا و سالوس را در اعمال آنها آبيارى مى‏كند تا شاخ و برگ پيدا كرده حسنات آنها را مبدل به سيّئات كرده آنها را از طريق مناسك و عبادات وارد جهنم دركات مى‏كند، و چيزهايى را كه با آن مى‏خواهند تهيه تعمير آخرت كنند اسباب تخريب آن مى‏نمايد، و چيزى كه از عليين است كارى مى‏كند كه به امر حق تعالى‏ ملائكه در سجّين قرار دهند. پس كسانى كه فقط داراى همين جنبه هستند و زاد و راحله‏اى جز زاد اعمال ندارند، بايد خود را كاملا مواظب باشند كه مبادا خداى نخواسته اين امر هم از دست رفته بكلى جهنمى گردند و راهى به جانب سعادت نداشته باشند، و درهاى بهشت به روى آنها بسته شده درهاى جهنم براى آنها باز گردد.

**فصل : در دقت امر ريا**

بسيار اتفاق افتد كه شخص ريا كار خودش هم ملتفت نيست كه ريا در اعمال او رخنه كرده و اعمالش ريايى و ناچيز است، زيرا كه مكايد شيطان و نفس به قدرى دقيق و باريك است و صراط انسانيت به طورى نازك و تاريك است كه تا انسان موشكافى كامل نكند نمى‏فهمد چه كاره است. خودش گمان مى‏كند كارهايش براى خداست، ولى براى شيطان است. انسان چون مفطور به حب نفس است، لهذا پرده خودخواهى معايب او را بر خود او مى‏پوشاند. شايد ان شاء اللّه شمه‏اى از اين مطلب در ضمن شرح بعضى احاديث پيش آيد. از خداى تعالى توفيق مى‏خواهم.

مثلا تحصيل علم ديانت، كه از مهمات اطاعات و عبادات است، انسان گاهى مبتلا مى‏شود در اين عبادت بزرگ به ريا، در صورتى كه خودش هم ملتفت نيست، به واسطه همان حجاب غليظ حب نفس. انسان ميل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمى را حل كند به طورى كه كسى ديگر حل نكرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بيان كند و جلب نظر اهل مجلس را بنمايد بيشتر مبتهج است، و هر كس با او طرف شود ميل دارد بر او غلبه كند و او را در بين جمعيت خجل و سرافكنده كند، و حرف خود را، حق يا باطل، به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه يك نحو تدلل و فضل فروشى در خود ادراك مى‏كند، اگر يكى از رؤسا هم تصديق آن كند نور على نور مى‏شود. بيچاره غافل از آنكه اينجا در نظر علما و فضلا موقعيت پيدا كرده، ولى از نظر خداى آنها و مالك الملوك همه عالم افتاد، و اين عمل را به امر حق تعالى وارد سجّين كردند. در ضمن، اين عمل ريايى مخلوط به چندين معصيت ديگر هم بود، مثل رسوا كردن و خوار نمودن‏ مؤمن، اذيت كردن برادر ايمانى، گاهى جسارت كردن و هتك كردن از مؤمن، كه هر يك از آنها از موبقات و براى جهنمى كردن انسان خود مستقل‏اند.

اگر نفس. باز دام كيد خود را بيفكند و به تو بگويد كه مقصود من معلوم شدن حكم شرعى است و اظهار كلمه حق است، كه از افضل طاعات است، نه اظهار فضيلت و خودنمايى، در باطن خود از او استفسار كن كه اگر اين حكم شرعى را رفيق و همدرجه من مى‏گفت و او حل اين معضله را مى‏كرد و شما در آن محضر مغلوب شده بوديد، آيا به حال شما فرقى نمى‏كرد؟! اگر چنين است، تو در اين دعوى صادق هستى.

اگر باز از كيد و مكرش دست نكشد و بگويد اظهار حق چون فضيلت دارد و ثواب پيش حق دارد، من مى‏خواهم به اين فضيلت نايل گردم و دار ثواب اللَّه را تعمير كنم، به او بگو اگر فرض شود كه عين آن فضيلت را خداوند به شما عنايت كند در صورت مغلوبيت و تصديق حق، آيا باز طالب غلبه هستى؟ پس، اگر رجوع به باطن ذات خود كرديد ديديد باز مايل به غلبه هستيد و اشتهار پيش علما به علم و فضل و اين بحث علمى براى حصول منزلت بود در قلوب آنها، پس شما بدانيد كه در اين بحث علمى، كه از افضل طاعات و عبادات است، مرائى هستيد، و اين عمل شما، به حسب روايت شريف كافى، در سجّين است و شما مشرك به خدا هستيد. اين عمل براى حب جاه و شرف است، كه به حسب روايت از دو گرگ كه در گله بى چوپان رها شود ضررش بيشتر است به ايمان . پس شما كه اهل علم و متكفل اصلاح امتى و راهنماى آخرت و طبيب امراض نفسى، لازم است اوّل خود را اصلاح نمايى و مزاج نفس خود را سالم كنى تا از جمله عالمان بى‏عمل، كه حالش معلوم است، نباشى.

خداوندا، دل ما را از كدورت شرك و نفاق پاك فرما، و آيينه قلب ما را از زنگار حب دنيا، كه منشأ اين همه امور است، صافى فرما، و با ما همراهى فرما، و از ما بيچاره‏هاى گرفتار هواى نفس و حب جاه و شرف دستگيرى كن در اين سفر پر خطر و اين راه پر پيچ و خم و تنگ و تاريك. تويى قادر و تواناى همه چيز.

و يكى از عبادات بزرگ اسلام «جماعت» است، و فضل «امامت» بيشتر است. و از اين جهت، شيطان در اين عبادت بزرگ بيشتر رخنه مى‏كند، و با امام جماعت بيشتر دشمن، و در صدد است كه او را از اين فضيلت باز دارد و عمل او را از اخلاص تهى كرده وارد سجّين كند و او را مشرك به خدا نمايد. و لهذا وارد مى‏شود در قلب بعضى از امامها از طريقهاى مختلف. مثل «عجب»، كه بعدها ان شاء اللّه‏ ذكرى از آن مى‏شود، و مثل «ريا»، كه آن نشان دادن به مردم است اين عبادت بزرگ را براى منزلت پيدا كردن در قلوب و اشتهار به عظمت و بزرگى پيدا كردن. مثلا مى‏بيند فلان مقدس به نماز جماعت حاضر شده است، براى جلب قلب او خضوع را بيشتر كرده از راههاى مختلفى و حيله‏هاى كثيرى او را به دام مى‏كشد، و در مجالس براى رساندن به غايبين مقام خود را ذكرى از آن مقدس به ميان مى‏كشد يا يك طورى به مردم مى‏رساند كه فلانى در جماعات من حاضر شده. در قلب خود هم به طورى به اين شخص ارادت پيدا كرده كه در نماز او حاضر شده است و اظهار حب و اخلاص به او مى‏كند كه در عمرش به خداى تعالى و اولياء او يك لحظه نكرده، خصوصا اگر از تجار محترم باشد! و اگر خداى نخواسته يكى از اشراف راه را گم كرده به صف جماعت ملحق شود، مصيبت زيادتر مى‏گردد! در عين حال، شيطان از امام جماعت كم جمعيت نمى‏گذرد. پيش او رفته به او مى‏گويد به مردم بفهمان كه من از دنيا گذشته‏ام و در مسجد كوچك محله با فقرا و ضعفا مى‏گذرانم! اين هم مثل آن يا بدتر است، زيرا كه رذيله حسد را هم در قلب او بارور مى‏كند. از دنيا كه بهره‏اى ندارد، مايه آخرت را از او مى‏گيرد، ورشكست در دنيا و آخرت مى‏شود.

در همين حال، شيطان دست از گريبان من و شما كه دستمان از جماعت كوتاه است، و از غم بى آلتى افسرده هستيم برنداشته و ما را وادار مى‏كند به جماعت مسلمين خدشه كرده، طعن به آنها زده و عيوبى براى جماعت تراشيده، جماعت نداشتن خود را كناره‏گيرى قلمداد كنيم، و خود را از دنيا گذشته و منزه از حب جاه و نفس معرفى نماييم. ما از اين دو طايفه بدتريم! نه دنياى تام دسته اوّل، و نه دنياى ناقص دسته دوم، و نه آخرت داريم. در صورتى كه ما هم اگر دستمان برسد، از آن دو دسته جاه طلبتر و حب شرف و مال را بيشتر داريم.

شيطان به امام تنها اكتفا نكرده، از جهنمى شدن او نائره شهوتش فرو ننشسته، وارد صف مأمومين مى‏شود. صف اوّل چون فضلش بيشتر و ميامن صفوف از مياسر بيشتر، آنها را بيشتر مورد هدف خود قرار مى‏دهد. بيچاره مقدس را از منزل دور كشيده در صف اوّل در طرف يمين نشانده، با او وسوسه مى‏كند كه اين فضيلت را به چشم مردم بكش! اين بيچاره هم نفهميده از كجا مى‏خورد با يك عشوه و نازى اظهار فضل خود را مى‏كند! شرك باطن را بروز داده عمل را به سجّين مى‏فرستد. از آنجا به ساير صفوف رفته آنها را وادار مى‏كند از صف اوّل با كنايه و اشاره تكذيب كرده‏ مقدس بيچاره را مورد سهام طعن و شتم قرار دهند و خود را از اطوار آن منزه شمارند. گاهى ديده مى‏شود يك شخص محترمى را، خصوصا اگر از اهل فضل و علم باشد، شيطان دستگيرى كرده به صف آخر مى‏نشاند، براى اينكه بفهماند با اينكه من با اين مقام نبايد با اين شخص نماز كنم، و ليكن از بس از دنيا گذشته‏ام و هواى نفس ندارم آمده‏ام در صف آخر هم نشسته‏ام! بعضى از اين قبيل اشخاص را در صف اول ملاقات نخواهيد كرد.

شيطان به امام و مأموم اكتفا نكرده به ريش بعضى از منفردين مى‏چسبد. او را از بازار يا منزل افسار كرده، با يك كرشمه و ناز در كنج مسجد يك سجّاده پهن كرده، هيچ امامى را عادل ندانسته، در حضور مردم به يك طول سجود و ركوع و يك ذكرهاى طويلى نماز مى‏خواند! اين در باطن ذاتش مخمر است كه به مردم بفهماند من اين قدر مقدس و محتاطم كه ترك جماعت مى‏كنم مبادا به غير عادل گرفتار شوم! اين علاوه بر آن كه معجب و مرائى است، مسائل شرعيه را هم نمى‏داند! براى اينكه مرجع تقليد اين شخص بيش از حسن ظاهر را معلوم نيست در صحت اقتدا شرط كند، ولى اين نه از اين باب است، بلكه براى ارائه به مردم است كه در قلوب منزلت پيدا كند. و همين طور ساير كارهاى ما در تحت تصرف شيطان است. و آن ملعون هر قلب كدرى پيدا كرد، در آنجا منزل كرده و اعمال ظاهره و باطنه را مى‏سوزاند و ما را از راه اعمال حسنه جهنمى مى‏كند.

**فصل در دعوت به اخلاص است‏**

پس اى عزيز، در كارهاى خود دقيق شود و از نفس خود در هر عملى حساب بكش، و او را در برابر هر پيش آمدى استنطاق كن كه آيا اقدامش در خيرات و در امور شريفه براى چيست؟ دردش چيست كه مى‏خواهد از مسائل نماز شب سئوال كند، يا اذكار آن را تحويل بدهد؟ مى‏خواهد براى خدا مسئله بفهمد يا بگويد، يا مى‏خواهد خود را از اهل آن قلمداد كند؟ چرا سفر زيارتى كه رفته با هر وسيله است به مردم مى‏فهماند؟ حتى عددش را! چرا صدقاتى را كه در خفا مى‏دهد راضى نمى‏شود كه كسى از او مطلع نشود، با هر راهى شده سخنى از آن به ميان آورده به مردم ارائه مى‏دهد؟ اگر براى خداست و مى‏خواهد كه مردم ديگر به او تأسى كنند و مشمول‏ الدالّ على الخير كفاعله گردد، اظهارش خوب است، شكر خدا كند به اين ضمير صاف و قلب پاك، ولى ملتفت باشد كه در مناظره با نفس گول شيطنت او را نخورده باشد، و عمل ريايى را با صورت مقدسى به خوردش ندهد. و اگر براى خدا نيست، ترك آن اظهار كند كه اين «سمعه» است، و از شجره ملعونه ريا است و عمل او را خداوند منّان قبول نمى‏فرمايد و امر مى‏فرمايد در سجّين قرار دهند.

بايد به خداى تعالى از شرّ مكايد نفس پناه ببريم كه مكايد آن خيلى دقيق است ولى اجمالا مى‏دانيم كه اعمال ما خالص نيست. اگر ما بنده مخلص خداييم، چرا شيطان در ما اين قدر تصرف دارد؟ با آنكه او با خداى خود عهد كرده است كه به «عباد اللّه المخلصين» كار نداشته باشد و دست به ساحت قدس آنها دراز نكند . به قول شيخ بزرگوار ما، دام ظلّه، شيطان. سگ درگاه خداست: اگر كسى با خدا آشنا باشد، به او عوعو نكند و او را اذيت نكند. سگ در خانه آشنايان صاحبخانه را دنبال نكند. شيطان نمى‏گذارد كسى كه آشنايى با صاحبخانه ندارد وارد خانه شود.

پس، اگر ديدى شيطان با تو سر و كار دارد، بدان كارهايت از روى اخلاص نيست و براى حق تعالى نيست. اگر شما مخلصيد، چرا چشمه‏هاى حكمت از قلب شما به زبان جارى نشده، با اينكه چهل «سال» است به خيال خود قربة إلى اللّه عمل مى‏كنيد، با اينكه در حديث وارد است كه «كسى كه اخلاص ورزد از براى خدا چهل «صباح»، جارى گردد چشمه‏هاى حكمت از قلبش به زبانش.» پس بدان اعمال ما براى خدا نيست و خودمان هم ملتفت نيستيم و درد بيدرمان همين جاست.

واى به حال اهل طاعت و عبادت و جمعه و جماعت و علم و ديانت كه وقتى چشم بگشايند و سلطان آخرت خيمه بر پا كند، خود را از اهل معاصى كبيره، بلكه از اهل كفر و شرك، بدتر ببينند و نامه اعمالشان سياهتر باشد.

واى به حال كسى كه با نماز و طاعتش وارد جهنم شود! امان از كسى كه صورت صدقه و زكات و صلاتش صورتهايى باشد كه زشت‏تر از آنها تصور نشود! بيچاره تو مشركى! خداوند به فضل خود موحّد اهل معصيت عصيان كار را مى‏آمرزد، ان شاء اللّه، و ليكن فرموده است كه مشرك را نمى‏آمرزم اگر بى توبه از اين دنيا برود .

در احاديث شريفه، چنانكه شنيدى، مى‏فرمايد: «مرائى مشرك است.» كسى كه رياست دينى خود، و امامت خود، تدريس خود، تحصيل خود، روزه خود، نماز خود، و بالاخره اعمال صالحه خود، را ارائه به مردم دهد براى منزلت در قلوب، مشرك است، و به موجب اخبار اهل عصمت، صلوات اللّه عليهم، و به موجب آيه شريفه مشمول غفران حق نمى‏شود. پس، اى كاش اهل معاصى كبيره بودى و متجاهر به فسق بودى و متهتك حرمات ظاهره بودى، و موحد بودى شرك به خدا نمى‏آوردى.

حال اى عزيز، فكرى كن و چاره‏اى براى خود پيدا كن، و بدان كه شهرت پيش اين مردم ناچيز چيزى نيست، و قلوب اين مردم، كه اگر گنجشكى بخورد سير نمى‏شود ، قدر و قابليتى ندارد، و اين مخلوق ضعيف را قدرتى نيست، قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبيت پيدا مى‏شود و فاعل على الاطلاق و مسبب الاسباب.

آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند كه يك پشه خلق كنند نتوانند، و اگر پشه‏اى از آنها چيزى بربايد، نتوانند پس بگيرند. قدرت.

پيش حق تعالى است. اوست مؤثر در تمام موجودات. با هر زحمت و رياضتى شده در قلب خود با قلم عقل نگارش ده كه لا مؤثّر في الوجود إلاّ اللّه «نيست كار كنى در دار تحقق جز خدا.»

 «توحيد فعلى» را، كه اول درجه توحيد است در قلب، با هر وسيله‏اى است جايگزين كن، و قلب را مؤمن و مسلم نما به اين كلمه مباركه و مهر شريف لا اله إلاّ اللّه را بر قلب بزن، و صورت قلب را صورت كلمه توحيد كن و به مقام «اطمينان» برسان، و به او بفهمان كه مردم نفع و ضرر نمى‏توانند برسانند، نافع و ضارّ خداست. اين كورى و نابينايى را از چشم خود برطرف كن كه بيم آن است مشمول رَبّ لِمَ حَشَرْتَني أَعْمى‏.گردى، و در روز بروز سراير كور محشور گردى. اراده حق تعالى قاهر به همه ارادات است، اگر قلبت به اين كلمه مباركه اطمينان حاصل كرد و او را تسليم اين عقيده نمودى، اميد است كارت به انجام رسد و ريشه شرك و ريا و كفر و نفاق از قلبت قطع شود. و بدان كه اين عقيده حقه مطابق با عقل و شرع است و توهّم جبر در اين نيست. ممكن است بعضيها كه از مبادى و مقدمات آن بى‏اطلاع‏اند و گوش آنها آشناى به بعضى مطالب نيست اين را رمى به جبر كنند، با اينكه مربوط به جبر نيست. اين توحيد است، جبر شرك است، اين هدايت است، جبر ضلالت است. اين جا مناسب بيان جبر و قدر نيست، ولى پيش اهلش مطلب روشن است، و غير آن را حق ورود در اين مطالب نيست، بلكه صاحب شريعت نهى فرموده است از دخول به اين مطالب.

در هر حال، از خداى مهربان در هر وقت، خصوصا در خلوات، با تضرع و استكانت و عجز و مذلت بخواه كه تو را هدايت كند به نور توحيد، و قلب تو را منور كند به بارقه غيبى يك بينى و يك پرستى، تا از همه عالم وارهى و همه چيز را ناچيز دانى. و با تضرع از آن ذات مقدس خواهش كن كه اعمال تو را خالص گرداند و تو را هدايت فرمايد به طريق خلوص و ارادات. و اگر داراى حالى شدى، اين بنده ضعيف بطّال خالى از حقيقت را كه عمر خود را صرف هوى و هوس نموده و دل او از كدورت معاصى و امراض قلبيه طورى شده است كه هيچ نصيحتى و هيچ آيه و روايتى و هيچ برهان و دليل و آيتى در او اثر نمى‏كند به دعايى ياد كرده، شايد به دعاى شما راه نجاتى پيدا كند، زيرا كه مؤمن را خدا ردّ نمى‏كند از درگاه خود و دعاى او را مى‏پذيرد.

پس از تذكر به اين مطالب، كه خودت نيز مى‏دانستى و حرف تازه‏اى نبود، مدتى مواظبت كن از قلب خود، و اعمال و رفتار و حركات و سكنات خود را در تحت مداقه آورده، و خفاياى قلب را تفتيش كن و حساب شديد از او بكش، مثل اينكه اهل دنيا از يك نفر شريك، حساب مى‏كشند: هر عملى را كه شبهه ريا و سالوسى در اوست ترك كن گرچه عمل خيلى شريفى باشد. حتى اگر ديدى واجبات را در علن كردن خالص نمى‏توانى بكنى، در خفا بكن، با اينكه مستحب است اتيان به آنها در علن. بلكه كمتر اتفاق مى‏افتد در اصل واجب ريا شود، بيشتر در خصوصيات و مستحبات و زوايد اتفاق مى‏افتد. در هر صورت، با جديت كامل و مجاهده شديده قلب خود را از لوث شرك پاك كن، مبادا خداى نخواسته با اين حال از اين عالم درگذرى كه كارت زار است و اميد نجات به هيچ وجه برايت نيست و خداى تبارك و تعالى غضبناك بر تو باشد.

چنانچه در حديث شريف است كه در وسائل از قرب الاسناد نقل مى‏فرمايد سند به امير المؤمنين، عليه السّلام، مى‏رساند: إنّه قال: قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: من تزيّن للنّاس بما يحبّ اللّه و بارز للّه في السّرّ بما يكره اللّه، لقى اللّه و هو عليه غضبان له ماقت. يعنى «گفت امير المؤمنين، عليه السلام، رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، گفت: «كسى كه جلوه دهد براى مردم به چيزى كه دوست دارد خدا، و ظاهر كند در باطن براى خدا چيزى را كه مكروه دارد او را خدا، ملاقات كند خدا را، و حال آنكه خدا بر او غضبناك و خشمناك باشد.»

در حديث شريف دو احتمال است: يكى آنكه كسى كه اعمال صالحه را جلوه دهد به مردم و اعمال قبيحه را در باطن آورد. و ديگر آنكه كسى كه پيكر عمل را به‏ مردم نشان دهد و در باطن قصد ريا داشته باشد. و در هر صورت ريا را شامل است زيرا كه اتيان به واجبات و راجحات بدون قصد ريا مورد غضب نيست. بلكه مى‏توان گفت معنى دوم بهتر است، زيرا كه اعمال قبيحه را علنا آوردن شدتش بيشتر است. در هر حال، خدا نكند مالك الملوك و ارحم الراحمين به انسان غضبناك باشد أعوذ باللّه من غضب الحليم.

**فصل در بيان حديث علوى‏:**

ما اين مقام را ختم مى‏كنيم به حديث شريفى كه در كافى شريف از مولاى متقيان، امير مؤمنان، عليه السلام، روايت كرده، و شيخ صدوق ، رضوان اللّه عليه، مثل همين حديث را از حضرت صادق، عليه السلام، نقل كرده كه از جمله وصيتهاى رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، به امير المؤمنين، عليه السلام، است. و آن اين است: بإسناده عن أبي عبد اللّه (ع) قال: قال أمير المؤمنين، عليه السّلام: ثلاث علامات للمرائى: ينشط إذا رأى النّاس، و يكسل إذا كان وحده، و يحبّ أن يحمد في جميع اموره. يعنى «گفت امام صادق، عليه السلام: امير المؤمنين، عليه السلام، گفت: «سه نشانه است براى ريا كار: بهجت و نشاط دارد وقتى كه ببيند مردم را، و كسالت پيدا مى‏كند وقتى تنها است، و دوست دارد كه ثنا كرده شود در جميع امورش.»

چون اين سيّئه خبيثه گاهى چنان مخفى است كه انسان خودش بيخبر است از آن- در باطن اهل ريا است و گمان مى‏كند عملش خالص است- لهذا براى آن علامت ذكر فرموده‏اند كه انسان به واسطه آن علامت اطلاع بر سريره خود پيدا كند و در صدد معالجه برآيد.

انسان در نفس خود مشاهده مى‏كند كه وقتى تنهاست مايل به طاعات نيست اگر با زحمت يا از روى عادت هم عبادتى بكند، آن را با حال نمى‏كند، بلكه سر و دست عمل را شكسته پاك و پاكيزه آن را تحويل نمى‏دهد. ولى وقتى در مساجد و مجامع حاضر شد، و در محضر عمومى مشغول آن گرديد، آن را از روى نشاط و دلچسبى و سرور و حضور قلب انجام مى‏دهد. مايل است ركوع و سجودش طولانى شده، مستحباتش نيكو انجام گرفته، اجزاء و شرايطش درست ملاحظه‏ شود. اگر انسان قدرى هم ملتفت باشد [و] از نفس خود سئوال كند علت آن را، دام خويش را از راه قدس پهن كرده به انسان تعميه مى‏كند كه مثلا عبادت در مسجد چون ثوابش بيشتر است يا جماعت چون چنين و چنان است، نشاط دارى. يا اگر در غير جماعت و مسجد شد، مى‏گويد مستحب است عمل را پيش مردم نيكو انجام دادن تا اينكه كسان ديگر اقتدا كنند و تأسى نمايند و رغبت به مذهب پيدا كنند انسان را با هر وسيله‏اى هست گول مى‏زند. اين سرور و نشاط نيست جز از آن مرض قلبى كه انسان بيچاره به آن مبتلاست، و خود را صحيح و سالم مى‏داند و در خيال معالجه نمى‏افتد. مريضى كه خود را سالم مى‏داند، اميد صحت از او منقطع است.

بدبخت در باطن ذات و لبّ سريره ميل دارد عمل خود را به مردم ارائه دهد و خود غفلت از آن دارد. بلكه معصيت را به صورت عبادت جلوه مى‏دهد و خودنمايى را به شكل ترويج مذهب در مى‏آورد. با اينكه اتيان به مستحبات در خلوات مستحب است، چرا نفس مايل است در علن هميشه به جا آورد؟ گريه از خوف در مجامع عمومى از روى نشاط و بهجت مى‏كند، ولى در خلوات هر چه خود را فشار مى‏دهد چشمش‏تر نمى‏شود! خوف خدا چه شد در مجامع پيدا مى‏شود؟ در شبهاى قدر. آه و ناله و سوز و گداز در بين چند هزار جمعيت دارد، صد ركعت نماز و جوشن كبير و صغير و چند جزو قرآن مجيد را مى‏خواند، خم به ابرويش نمى‏آيد، خستگى احساس نمى‏كند، ولى ده ركعت نماز در خلوت اگر بكند، كمرش خسته شده حالش وفا نمى‏كند. اگر انسان كارهايش محض رضاى خدا يا براى جلب رحمت يا براى خوف از جهنم و شوق به بهشت است، چرا ميل دارد هر كارى مى‏كند مردم مداحى او را بكنند؟ گوشش به زبان مردم و دلش پيش آنهاست كه ببيند كى از او مدح مى‏كند، كى مى‏گويد آقا چه آدم مقدس مواظب به اوّل وقتى مراقب مستحبّاتى است! حاجى آقا چه آدم صحيح درستى است! در معاملات كذا و كذاست! اگر خدا منظور است اين حب مفرط چيست؟ اگر بهشت و جهنم تو را به عمل وادار كرده است، اين حبّ چه مى‏گويد؟ ملتفت باش كه اين حب از همان شجره خبيثه رياست، و تا مى‏توانى در صدد اصلاح برآ و خود را اگر ممكن است از امثال اين محبت‏ها خالص كن.

در اين مقام يك مطلب را تنبه مى‏دهم. و آن اين است كه از براى هر يك از اين صفات نفسانيه، چه ملكات حسنه و چه ملكات سيّئه، مراتبى است بسيار كثير. بسا باشد كه يك مرتبه از اتصاف به آن در حسنات و تنزيه آن در سيّئات از مختصات عرفاء باللّه يا اولياء خدا باشد، و ساير مردم به حسب مقامى كه دارند، آن صفت كه براى دسته اوّل نقص است براى آنها نقص نباشد، بلكه به يك معنى كمال هم باشد. و همين طور حسنات اين دسته سيّئات دسته ديگر باشد. از آن جمله رياست كه كلام ما عجالة در آن است. خلوص از همه مراتب آن از مختصات اولياست و ديگران در آن شريك نيستند. و اتصاف عامه مردم به يك مرتبه از آن، نقص آنها، به حسب آن مقام كه دارند، نيست و به ايمان آنها يا اخلاص آنها ضرر نمى‏رساند. مثلا نفس عامه مردم به حسب جبلت مايل است كه خيرات آنها پيش مردم ظاهر گردد، گر چه خيرات را به نيت ظاهر شدن نكنند، ولى نفسشان. مفطور به اين حب است. اين موجب بطلان عمل يا شرك و نفاق و كفر نيست، گر چه اين نقص اولياست، و در نظر ولىّ يا عارف باللّه شرك و نفاق است. و تنزيه از مطلق شرك و اخلاص از همه مراتب آن، اوّل مقامات اولياست. و از براى آنها مقامات ديگر است كه ذكرش با اين مقام مناسب نيست. حتى فرموده ائمه، عليهم السلام، كه عبادت ما عبادت احرار است، كه فقط براى حب خداست نه طمع به بهشت يا ترس از جهنم است، از مقامات معمولى و اوّل درجه ولايت است. از براى آنها در عبادات حالاتى است كه به فهم ما و شما نمى‏گنجد.

و به اين بيان كه شنيدى جمع بين اين حديث سابق منقول از رسول اللّه و امير المؤمنين، صلوات اللّه عليهما و آلهما، و حديث ديگرى كه زراره از حضرت ابى جعفر، عليه السلام، نقل مى‏كند مى‏توان نمود. و آن حديث اين است: محمّد بن يعقوب بإسناده عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: سألته عن الرّجل يعمل الشّي‏ء من الخير فيراه إنسان فيسره ذلك. قال: لا بأس، ما من أحد إلاّ و هو يحبّ أن يظهر له في النّاس الخير إذا لم يكن صنع ذلك لذلك. «زراره گفت از حضرت باقر-، صلوات اللّه عليه،- سئوال كردم از مردى كه چيزى از كارهاى نيك بجا مى‏آورد. آن كار را كسى مى‏بيند، پس آن شخص را مسرور مى‏كند ديدن او.

فرمود: «عيبى ندارد. هيچ كس نيست مگر اينكه دوست دارد كه ظاهر شود در مردم براى او خيرى، وقتى نكند آن كار را براى ديدن مردم.»

در يكى از دو حديث حب محمدت را علامت ريا گيرد، و در ديگرى سرور به ظاهر شدن خيرات را نفى بأس مى‏فرمايد، اين به حسب اختلاف مراتب اشخاص است. وجه جمع ديگرى نيز هست كه از آن صرف نظر شد.

**تتمه**‏

بدان كه «سمعه»، كه عبارت است از رساندن به گوش مردم خصال خود را براى جلب قلوب و اشتهار، از شجره خبيثه رياست، و از اين سبب ما او را با ريا در يك باب ذكر كرده و به ذكر هر يك جداگانه نپرداختيم.